بگو مگو

عیش و نوش و شهوت و پرخوارگي!

در فکنده بر چنین بیچارگي!

منجمد گردیده خون در پیکرش!

پر شده از جام حیرت ساغرش

گشته از درگاه باری بی نیاز

کم شده صدق و صفایش در نماز

حبّ حیدر از دلش زایل شده

بر امام گبرها قائل شده

از سر شب خواب و خورنا می کند

چون دهل هنگامه برپا می کند

گونه‌هایش میل فردی می کند

زور و ضعفش هم نبردی مي‌کند

عاشق لیلی مثالی گشته است!

ز آن سبب حالی به حالی گشته است!

پهلوان را دل پر از عشق خداست

وای اگر عاشق ز معشوقش جداست

گر دو عشق اندر یکی دل جا كُند

حقّ و باطل خانه پُر غوغا کند

آن دگر دل نیست سنگ و آهن است!

عرصه گاه سوس اهریمن است!

گر دلی شد جایگاه وسوسه!

مي‌شود تن بی معلّم مدرسه

جان شود چون کشوری پُر هرج و مرج

بگسلد سر رشته‌های دخل و خرج!

تن شود چون کشوری بی سرپرست

پُر شده میخانه از هوشیار و مست

دست برده بر گریبان‌های هم!

کوفته بر فرق پیمان‌های هم!

پهلوان را دل پر از مهر علی (ع) است!

ور نه این دل از هوس‌ها ممتلی است!

گر تهمتن گرده بر خاکش کشند!

سرمه بر چشمان نمناکش کشند!

سال‌ها زین غیبت و پیرایه‌ها!

چون توان بشنیدن از همسایه‌ها!

هر یك از این دوستان جان فدا!

گاه پیروزی دهن پُر مرحبا!

عاشقان غالب و نیرو و زور

چون شود مغلوب ازو گردند دور

دوستان زیرك، فرصت طلب

جان نثاران وجب در هر وجب

روز آسایش غلام و جان نثار

دور سختی غائب و پا در فرار

روز آسایش به قربانت شوم

برخی آن تیغ برانّت شوم!

دوستان سرسپار لقمه چین

تهنيّت گو از یسار و از يَمین

این مدیحت گوی یاران دَغل

قهرمان پیروز اگر زیر بَغل

ور بلغزد پا و افتد بر زمین

تعزیت گو خویش دل و ظاهر غمین

ای خداوند کریم و ذی الجلال!

رو کجا آرم بجز تو زین ملال!

این شماتت کاه سازد کوه را

چون کشانم بار این اندوه را

بار الها چون کنم با این رقیب

چون کنم حّل، این معّمای عجیب!

گر کنم فرزند او نقش زمین:

چون شود فردای دل‌های غمین!

کی بوصلت می رسد جانان او!

بگسلد از کربلا پیمان او!

گر بخاك اندازمش با یك نهیب!

چیست حال خاك افتاده رقیب!

مادرش در حلقۀ نظّاره‌گان

دست لرزان بُرده سوی آسمان

نازنینش كِز زده در گوشه‌ای

كِشته خرمن‌ها نبرده خوشه‌ای

زن طرفدار حریف غالب است

ز آن که زن بر زور و نیرو طالب است

دل کند چرکین که او را زور نیست

در جبین کشتی اورا نور نیست

مرد در پیکار اگر از پا فتاد!

کی توان بر خاک او پا نهاد!

او چه داند من یل یَل هاستم!

بین اقران طاق و بی همتاستم!

او چه داند یاد او کم زور نیست

پیل زیر پای من جُز مور نیست